برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را
برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را
برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را
برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را
برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را

بیم خنیم که بر عصیان
صراوعت واده سبب اعاقلان

همه دون در فلک باشد وفور
خلایق زیر زرده او لقور

ملائم چنیم سب الا مرق
که از خورد کش طبیع اندر خرق

ز دولت همان بالک ارائم
که دون لجنب زشت دنی

نزار وصعلوه [illegible]
نجز ابست [illegible] من جبر

نشنیدار که پور زال زمان
بکشتن زتیغ براهدان

که هر حمله اش زهره شیر را
کند آب از [illegible]

طلاطم اگر ذره آورد
زهر گوشی از [illegible] یاد آورد

خلاصه چه گشتی براه او فتاد
چنان رفتنی کرد ما نشند باد

چنان تا ببندد بر شیر او
[illegible] نشد هیچ در بین کس لفقو

[illegible] دران [illegible] بین مجاع [illegible]
[illegible] الفقی [illegible]
[illegible] زنب [illegible]
[illegible] ازادان [illegible]
الرجس الا مذنب [illegible]
[illegible] از کرده [illegible]
[illegible] دلم زنده [illegible]
[illegible] جعفر
[illegible] دانست [illegible]
نجی همان [illegible]
همان بس [illegible]
[illegible] الم بست [illegible]
بیقصم که باشم زیادار
[illegible] زاندازم [illegible]
نه قتل [illegible]

شب قتل است امشب مرتضی علی

شب قتل است امشب مرتضی صبح [illegible] می‌برد

شب قتل است امشب ابن ملجم زین بیداد می‌ریزد

ملک در نه فلک زین ماتم [illegible] زبان امشب

شب قتل است امشب جبرئیل [illegible] ضجه [illegible] بار می‌ریزد

که نور [illegible] جنت المأوی [illegible] در خلد منا له

شب قتل است امشب فاطمه سرو آزاد می‌ریزد

حسن از این مصیبت‌ها [illegible] حزن دارد

شب قتل است امشب مصطفی [illegible]

صبح [illegible] با [illegible] از غم او داد می‌زند

[illegible]

شب قتل است و [illegible] / که فردا [illegible] میلرزد

شب قتل است و [illegible] / که فردا اصغر [illegible]

شب قتل است [illegible] / که فردا [illegible] عباس [illegible]

شب قتل است [illegible] / که فردا [illegible]

شب قتل است [illegible] / که فردا [illegible]

شب قتل است [illegible] افغان / که فردا [illegible] میلرزد

شب قتل حسین [illegible] / [illegible] میکنند اندر [illegible] یاران

شب قتل حسین [illegible] شیعه / که فردا زین عزاداران جدت [illegible] افغان

شب قتل حسین [illegible] / [illegible] یاران

شب قتل حسین [illegible] افغان / [illegible]

شب قتل حسین [illegible] / [illegible]

شب قتل حسین [illegible] / که فردا [illegible]

[illegible]

نه شب بلند گشت نه بند نمود
زطرفان ان بجز ما نند دود

بچشم خلق تنگ شد تیره رنگ
زترس از رخ خلق در رقه زنگ

چهره گشت از روز کم کرده بود
زغم قلب حجاج ما نند دود

[illegible]

بنام آنکه بهرام نه کی قباد
خلاصه خلیفی مهر نیارا
ز ناز از ره عقل بر انت سدر
صفا بشر از گریز از ابصر

شهان جهان مند با صفا
چنین جایگه را نگارند جا

ها مذنب از وصف کلک گذر
ز الصره ببر ذره تو جبر

ندیدی از خفه آن صر کنیدن
ولی بهر خوب است اینه و تقدن

ز باغات او کریم از بر بار
شه منزل هم تخت خود بر نهار

صفا جنت آن گریز آن ابصر
حیا خوف اخضر بنا شه خضر

ز او صفا گشته باغ عاحر نیست
ز او صفت عمر از دیهان عاقر نیست

به او ملک از خود بنا شه نفلر
نسیم از رضا صفیر

بر آنکه بنا نه اکمله بنا از نقص
که بنا دار بنا و بنا

غرض تا صفت صفو بنده بده
خدا خلق را ده رخ از جنب ما

ز بیگو از او گر امر عیان
صفت عقل با نقص از و بیان

برطب بر الان با نا خورب
در اطراف سلطان از اول جنب

[illegible]

رسیدم به بغداد در روز [illegible]

از آن مرکب خاص [illegible]

[illegible]

شب پنج وارد شدم کاظمین

چه دیدم [illegible] زمین

[illegible]

چو از خدا [illegible] جا از زمین

[illegible] قبله [illegible]

[illegible] به بغداد [illegible]

دیگر عالم کاظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

لب [illegible] ز منزل با [illegible] در بلد
از با نام خفی از [illegible] زر زرد

روز نیز [illegible] رفیق شعبان
از [illegible] در یا [illegible] عیان

از [illegible] نسیم [illegible] ز [illegible] به بلد
از [illegible] لطف [illegible] از زمین [illegible]

لیم از نسیم [illegible] در [illegible] خطبن
[illegible] عنبر [illegible] الاعین

در همین روز بسط سبب عبور شد
اندوه در دل اندازد دل [illegible] ریشه

زیرا که گناه شفیعه الرحمت مشد کره
زان تا تم ریخته گرد دیا کره

زان که ز بلا بنمودیم [illegible] راه
هر کس که ز بلا ترود [illegible] هر گناه

[illegible] زبان
[illegible] شفیعه [illegible] ره [illegible]
[illegible]

هم [illegible] [illegible] دل [illegible]
[illegible] عرش [illegible] در او در دل

[illegible] مصطفی [illegible] ثبیب
طفلان [illegible] مسلم [illegible] زمین [illegible]

[illegible] طلم [illegible] علوف [illegible] شهید
از [illegible] [illegible] با امید

از [illegible] زمین [illegible] با دل [illegible]
[illegible] مجمع [illegible] لعل [illegible]

زاندوه کور غصه بکشتند ...
ز ر پایش ... رسیدم در دوران

دیدم که العطش طوف کنند در آسمان
بنزاره غنچه بنحن جدبه ... بیان

داخل شدم ... دیدم ... ... زنده لب
بر ... فرق ... در سلطان ... در غضب

از دور صدق میزند ... این بیان
دیدم که عرش ... الاسم ... عثمان ...

گفتم تعقل عجب این غصه کش بیان — اب فرات کرده اند منع ابن سعد — فریاد العطش ز لبان شه شهید
گفتا شهید تشنه شهنشاه نوجوان — افعال کینه شیعه از این داغ ... رعد — از تاب تشنه لب سواد ... رسید

از آنجا چو صبحی روانه شدیم ۶
رسیدیم سر چم زود آمدیم

بر اسب چم سوار اردی وان شدیم
روانه سوی کوی جانان شدیم

رسیدیم در باغ فلدان کو
که از خسته ایدیم در ستوده

یکی روز بوده گذشتیم از او ۵
بسوی میانه نمودیم رو

۸۱

دیدن شب جهان ... بر کرانه ببر
جمعه از آنجا روان آمدیم

بجای دیگه که کوه پس از برف بود
که از پایه تا قله پر برف بود

رسیدیم از در گران ارزان
... جهان

صبح شنبه روان آمدیم با سرور
بعقده خانه کمه اشتر ...

در آنشب ملازمان امر در
بر بام شب با سرور

بوقت ظهر اندر کیش آمدیم
کنار آبادی با سنگی نشستیم

شعبان جمعه اول ماه بود
همه کار وقف دل ... بود

هاندم سوار مرکب ها شدیم

از آنجا ... اندر عمارت
... ۱۳۴۲

چنین ... از صف ...
...

غرض از ... جلد ...
رسیدیم ... اقا ...

همه ... اندر او جا ...
بصبح ... آباد ...

همه در ... از زمان
... ناگهان

رسیدیم در آنجا [illegible] سیداباد
از آنجا که گشتیم با صحه سیداد

نعلین [illegible] چنین [illegible]
[illegible]

سر [illegible]
[illegible]

[illegible]
کوه آن زمین [illegible]

زمین پر [illegible] خارج از اوصاف بود
نعلین زان که [illegible]

عجب سبزه زار چمن زار بود
ز گونا که اندیشه گلزار بود

خلاصه رسیدیم و آسرج به
نبه وزه در سیاه همهمه

پس از ماندن شب همه سربسر
نمودیم در راه تبریز سفر

همه شهر چون تبریز خوش نام زار است
همه شهر چون مهبوست او نام از هست

[illegible]

[illegible]

نعلی به بیشه سر زلف دلجویان

منعم بر منزل به نگهبان

[illegible]

[illegible]

هر چیز [illegible]

[illegible]

[illegible] روز [illegible]

[illegible] چون باد [illegible]

۱۲۸۲

[illegible]

دل اولمش [illegible]

[illegible]

جحیم جحیم مرا [illegible]

[illegible]

اگر ذوق داری ز دیدار یار

[illegible]

ره و ره از روانه شدیم
همه جا با ام ترانه شدیم
همراه حاجی شدیم زره عمان
لقد از عشق ما خزان
که این ره ده بود جمله ز اسباب
نمودیم بر فلکی اعتبار

رسیدیم در قریه محمر
که شنیدند جمله خلقش همه
بدیدم یکی سبزه مرغزار
در آن سرزمین همچو روی نگار

نشستند در آن در چمن ما
در آن محفل مرغ از ما
به دیدار حاجی و از ... اقلیم
به ... جای در ... ما

جمعی از دو بار روانه شدند
چو از ختن و روم با رانه شدند
از آنکه روا جانب قم و حران
نشستیم با جمله اندر زمان
زر بوده صحی از دن ابدی
با وضع مغشوشی کون ابدی
جهان سبزه را نام کردم شتول
بگفتند که زیست اخرش چهی

جهان جسم زمین ای روی ما
که خلقش همه هم نبود
که ... شد جانج در ازمین
بگفتند ازان کها ...

بیت

سر نیمه اشک ... که الوالله بد

که تا از دو فلک من نشسته ...

زدیم تیر و مرغی فکندیم زمین

بگفتند القوم با تو چو خاین

صید افکند

که ما را یکی جاج

جوانان ما را فکندند افکند

نشانه تیر جاج ما دست برد

با بدیم ... اشهر ازدر ... کرد

از آنجا چنین روانه شدیم

دو قلعه ملاحده سپاه شدیم

زار ... چه ما بیرون کشیدیم ما

مرا خود دیر ... کون بیت جای

همه از ... اهل القریه ... دان

زن و ... جمله گویا جوان

و در آن ... روان ... شدیم

در ... ازو ... خوش بدیم

در آن ... ما جمله مات

باندیم ... ما جمله مات

... دیدیم ... دیدیم ادی بیان

دیدیم ... دیدیم در جنبل ان

... جمله با ... او

... اندر ... فراوزد

... گفت این ... او ...

... ... شخص ... بزرگ

عرض ... روانه شدیم

... او ... با ... شدیم

خبر سند محکوم

یکی بلبل از بار گل میگرفت
بنوزدیم الحظه در شکفت

که از بهر [illegible]
که از بهر پرگار شدم [illegible]

نه خانه نه قصر است ایوان
[illegible]

[illegible]

که زآتش شیرین زد چون چراغ است

دل برآن [illegible] از کار من

[illegible]

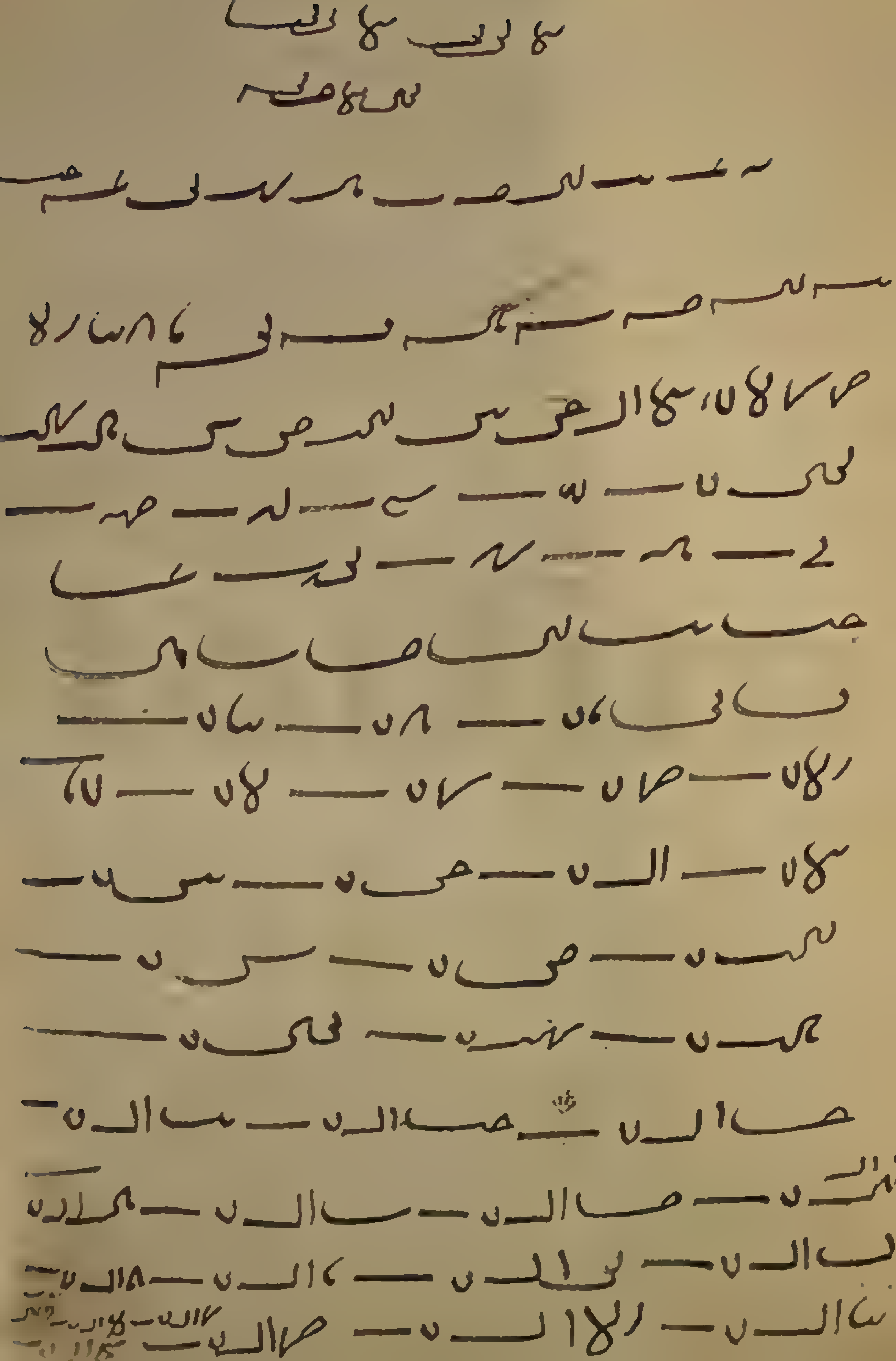

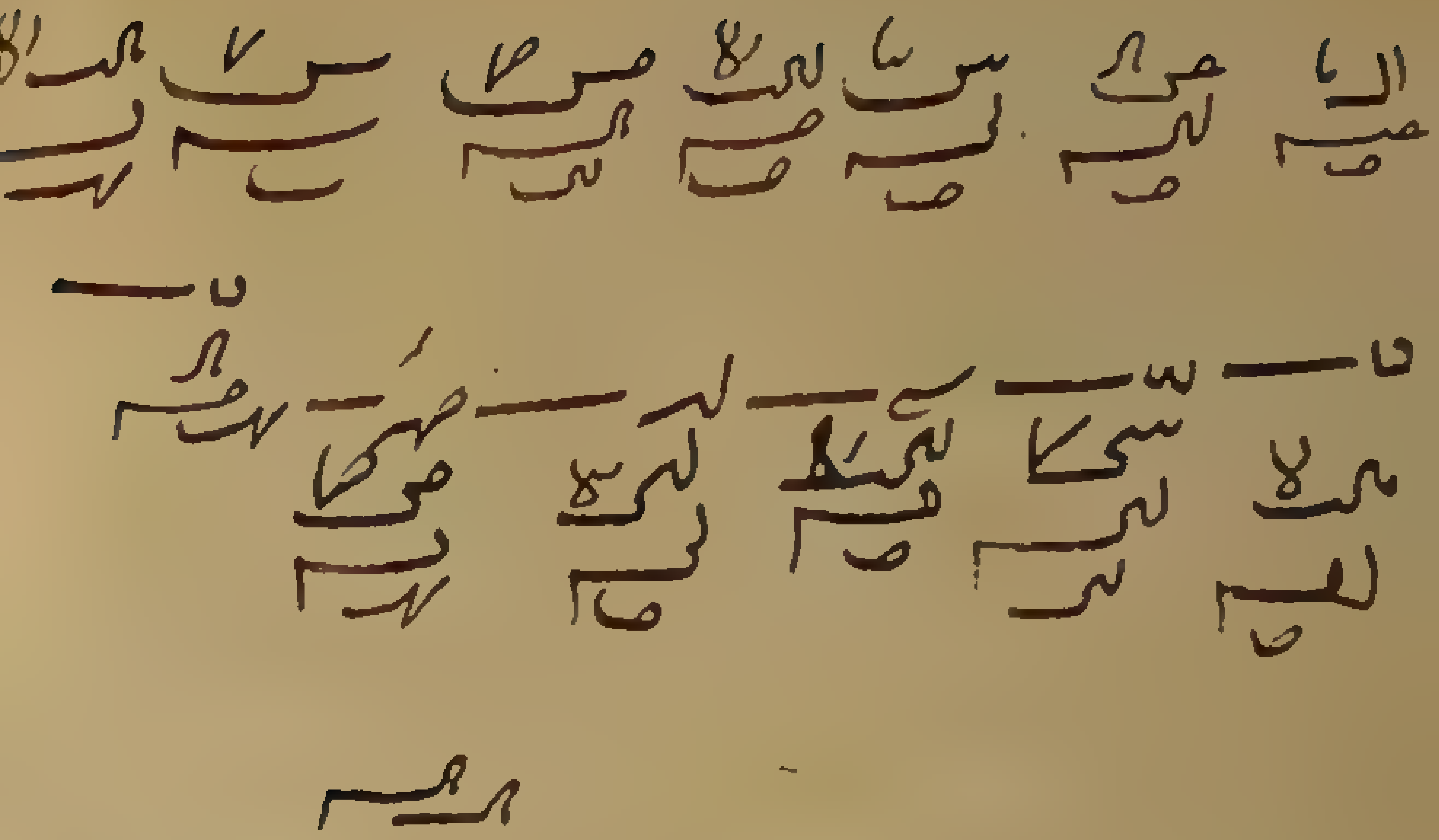

[illegible]

عجب کار و باران صاحب نشسته
ا‌خفه ... جفتکه زمین کار زننده

همه رود دریا بلور تاب شام
همه کوه صحرا بلور والسلام

عجب که خروش دشت صحرا بد
که روم ... یکباره غوغا بد

همه سبزه مرغزار ...
... همچو خار ...

[illegible]

ندانم چه گویم که این شهر چیست
ولی در وی آهو بجز بت نیست

عمارت جمله از سنگ خام
در او جمع شده رویا تمام

دو فرقه در آن شهر سالکی بنگه
یکی شد ازمند اندند

چه صبح از آنجا برون آمدیم
به لطف بیشه و سالک بشدیم

که آنها به دریای اطلسی که [illegible] زود
به تحقیق آدمیم و علیم

عجب صفاها و خوش [illegible] هست
که این چشمه از [illegible]

بود خاصیت [illegible] که درو
که او جان عدالت از او به رفو

[illegible] عتبه [illegible]
دیدم در آن چشمه [illegible]
از آن چشمه [illegible]
چهارم به اطلس [illegible] مقیم
به سه شنبه ز جای بر دو آمدیم

چه در زیر سنا و رسیدیم
بدیدیم از دو چشمه [illegible]
بفو داد از [illegible] سیر
[illegible] همه [illegible] سفر
شب اندر دهان [illegible] صدیم
عجب صنعتها [illegible] شدیم
[illegible] رفو جانه ره [illegible]
[illegible] که در [illegible]

[illegible] مطالعه [illegible]
شعله وار [illegible]

[illegible]

[illegible]

در آن [illegible] ره
[illegible]
[illegible] جوان [illegible]

نظر چون نمودیم صحرا و دشت
همه سبز و خرم به الا و لای دشت

رسیدیم بندق و قریه ای ز آن نیها
بدیدیم در القریه ز عنابها

همه گل کردار آن مزرعه دشت
همه لعل بان همه جو کشت

گر رفتیم از آن قریه با صد لعب
ز بند چمن زار لب

گذشتیم از آن قریه با صد لعب
به کاشانه ای رسیدیم شب

در او لب یک رود چون رود دلار
ولی آب صد برابر لب آب دار

که هر ذره اش از وصف در ها
لب به تر و برتر و با صفا

ز هر سوست چه لاله زارست و کشیار
و لاله زارست آن گلشدار

همه صبح زار و دریا صدف
گذشتیم و دیدیم صحنه نشاط

ز کوه و علف صحرا و دشت
لاله گشت

از آنجا ز ره چو سر سبز زار
سرو دار

از آنجا اوا ز بسی
خانه بسی

همه روز خوش اعمال
در یار بیابان

همه کاج از جنب او امید [illegible]
این باغ این آن جوان بر بید [illegible]

از گذشتن همه حال از آن
همه طفلان سلسلی همه در بر

نه یار الست از ره غفلت
زینهار از نه از ترس بیم

غرض از قول الامر چند خیب
بها ما از او کاج همه برادر

زاغی دراز درد ره شنیده بر من کاج
ده زود باده برگ از این باغ

خلاصه که گذشتیم از این باغ
به اعوی که از نه خود بهار

بکدام سؤال راه مقال از زاغ
بکشید این باتان جانا

گذشتیم ز اره ناخنک بار
در آن روز گذشتیم از غنچه شمار

سر نشد از روز و اندر میان
فتار رشته راه چی کرمان

[illegible]

جدا از سر لوبه کرد از سر دل
بنفشه سنبلست از نبی [illegible]

دیا جلیل دانه نکفت این زمین
لب المدن آسمان این [illegible]

از آنجا همه [illegible] و آنه بسیم
سر [illegible] بیمانه [illegible]

[illegible] سبزه [illegible] سوی بار
[illegible] جای [illegible] خورد بهار

از آنجا تعجیل گشتیم برادر
سر سبزه زاری گردیدیم بار

بگهبانی ساعتی در دیار بکر دادا
شدیم بعد شام زان سفال اکراد

عمارت در حصار آن [illegible] از دو فا
درون شهره با صفاکش [illegible]

چه آب و [illegible] اکراد
چنین عقل [illegible] امکان

[illegible] اندر [illegible] ویرانه
بکفشه [illegible] الا [illegible]

[illegible] تجربه
بکفشه [illegible] ارفنی

رسیدیم [illegible] دیار شب به
در آن شب [illegible] در میان [illegible]

بدو [illegible] منزل حاجی ها
چمن زار سبزه بود با صفا

شب در دیار بکر بماند حاج
[illegible] بداوند باج

[illegible] کلیس [illegible]
نمودم [illegible] وضعش از روی [illegible]

[illegible]
[illegible]

زن دختر [illegible]
نمودند [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

شغبان

وز آنجا سوی ساوجبلاغ شدیم
بچشم آمد آن سبزه‌زار از میان

بگفتند این هست ارزان و غورات
دگر سبزه از وصف بیرون بود

زان مرحله شد از آن سیر گشت
روانه صباح [illegible] سرشت

خزرخوان اندر آن یار بی بیم
ها مرد ان شد سیم
وز آن شد روز دیگر

شب اندر سر سنیک خیمه زدیم
در آن سرزمین یک شب ساکن بدیم

مرحمت از آن قدر با ما لطف
ز نزدیکی ما شب بهر ما لطف

که از جا چو این راه را ...
کسی را که از عطش ...

با ما صاحب ... ز این راه
رفیقی رسید درد و فغان آه

شکسته ... الدرد ...
... نمودند ...

غرض چون رسید القلب خرمی
نمودیم بر منزل اولین

چه کارو بنهادیم در راه سر
نمودیم جانی ز زوار قدر

که آن جانب صدر سوادیم
به چشمه رسیدیم ساکن شدیم

چه شب اندر آن منزل با صفا
برای وجود خود بگزیدیم جا

شنبه ما چون حرکت فرمودیم
بگفتیم ... رفتیم راه

اربعه ۲۸ ... از ...
... المسافر

روانه ... ما ...
... از غصه ...

نصف شب ... جلد ... رسید
دار الحاج ... جمید

برفتیم

از آنجا بار چون روانه شدیم
به پیش منشی با صد ترانه بدیم

چه با لطف یک جمله که باشدیم
روانه بفرمایش غوغا شدیم

از آن شب ۲۷ بدیم در آن مهمان
نمودیم در ۲۸ بسیر جهان

به تیتر لیسر یک قریه آمدیم
در آن سرزمین یک شبی ما بدیم

چه با فرض صحرا را از زمان
نمودیم منزل ابهر آن مکان

چو حرکت نمودیم زان سرزمین
بکرج آمدیم چشم والی به این

برفتیم چون جمله در جنب زار
شدیم از زمان از جهان کنار

بسایه درختان توت بزرگ
نشستیم در آن مکان با کلک

که با ما بزد ما جا بجا
بکرسی نشستیم همچون الماس

در این سرزمین لیک هادی ما دهیم
که از دولت ما از زمان میدهیم

[illegible]

الا لحظه تو ۲۷ وفه ۳۰
همین لحظه منزل [illegible] ۲

چو زخم خورده کردید از وی لیک
ز نیش [illegible] بدان منزل چو رنگش
[illegible] ره کم بر کشیدیم آه
ز الله آمد دلیل به راه
[illegible] کار [illegible]
[illegible] ره [illegible] نوش [illegible]

روزی خورد از غرض باشد
[illegible] [illegible] جان [illegible]
دیگر بیم درین شب که خدا برابر
ز تحت [illegible] از زیری قبر [illegible]
خلاصه [illegible] در زمین
تحفه [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] در غرب
کی [illegible]
اگر بر زمین آتشم از روی [illegible]
ز ضرب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ره [illegible]

خلاصه [illegible] [illegible] الله
[illegible] رانده دار [illegible]
درین راه هر سنگ [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] نزد [illegible] اورد
نهادیم

سر و دم را فکنده با حمدار
چه در خفیه ظاهر ابرام [illegible]
ز اینجا به جنگ آورد رو
نمودند جمع با لشکر
به بالای ایشان [illegible] دادراو
نمودیم جا ما در آن داد

هوا لطف دارد چه شیخ رسید
چه از آنکه [illegible] صبح الحمد
که ما یاوریم با آنکه سیر
ولی چونکه از جای شان بیخبر
الحمد در [illegible] خوش
رسیدیم در [illegible] خوش

نه دیدیم ما [illegible] شیخ
خوابیدیم از دل [illegible] ایشان
نکردیم بر قدرشان اعتقاد
چه دیدیم از ایشان زیاد
جا کشی نمودیم آنجا دو سه
چه بیشتر کردار خود [illegible]

نهادیم ابرام [illegible] چون زمین
بعد از اصطبل ما من حاجی [illegible]
پس از گردش ایشان وقت صباح
نشستیم کمی فتادیم براه
همه ما ز ایران رو آورده با صفت
کشیدیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

از زبان ما بسته چون [illegible] دانه سر

[illegible] باز دانه سر

[illegible]

چهره سرخ [illegible] دارم [illegible] کهربا یک سنگ

و [illegible] آب [illegible] لنگ لنگ

[illegible]

از زبان ما [illegible] چشم [illegible] حلب

تیر تیغ [illegible] زرد زنه [illegible]

[illegible]

بلبل [illegible] بلبل چون ره [illegible] دارم

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

لعل [illegible] سپید [illegible] من چه

و ماه [illegible] بند حرف [illegible]

[illegible]

[illegible] تا حلب [illegible]

[illegible]

زبان عشق [illegible]
نه مردانه [illegible] زنان

بگفته تذکره [illegible] نمود
همه حاج [illegible] نمود

[illegible]

[illegible]
[illegible]

ز جهان تذکره [illegible] باشیم یار
بیا [illegible] از [illegible] بس یار

[illegible]

[illegible]
[illegible]

بهمراه میرزا [illegible] جا بدند
همه حاج والله [illegible] جا شدند

[illegible]

چو دارید نعلین [illegible]
[illegible]

همه از [illegible] منزل بدار
[illegible]

[illegible]

دهیم ایلچی ... براه

برادر ... تا ...

ببینید ... حاصلا

کشیدند او را ازان ... شتاب

کشیده رنگ از دلش صبر و تاب

و ... دار ... آرم

شنیدند داد ش ... داد ...

نگه کرده از غیض ... جا

نعارش عوض ... اطاق

غرض قوت خفقان که ... بدهد

خفقه ...

ها ... به مهر این زاد حیث

خدای هرزه گرد ... شب ...

... کاری ... آرم

... ما ... جا ... اردم

... ز ... در ...

... جای ... ا ...

شنیدند ... ما ...

... خان عو ...

... ادند ...

... ها ... رزند

بقیه شب در اتاق خان اندر بود
[illegible]
[illegible]

عرض دست کشید نه زینی گاه قیح
مداوند مهلت ... تا صبح

[illegible]

صباح ... کشید خنده که
گرفتند ... ار ...

[illegible]

بگفتیم ... که ...
بگفتند نه یک کار ...

[illegible]

همان لحظه کردند خود از جفا
همان خان جادوش خواهها

[illegible]

[illegible]

در شب ملک آدم اندر انجمن
نشسته جام فاتح دم از زدن
شب اولین چراغ افروز شفق
فتادیم کسر باب علق

نمودند دزدان باد ربت کو
ز قاطع زجاجی فنیغ دزد کو

ز ابر تیغ در مکر کنند ما
ز بادت نمود اندر اندر جا

پسیند بر در جبلت زر ایسا
که بیدار هم اکثر یده واماسا

چه شد عرض بر دال الله ثمرات است
که عقل سلیم است زینهاری عقیده هاست

ز اینجا چه مراد آلی سد سردار
که مقوالی کرد زبد بار

صباح چه دزدان رعد جلب
بدان اندر جاح بیش عقب

که زمانان دزد خود همه دهند
کجا از لیس العجب زهند

ز کیسه زن برهمن جوردان ارند
ز سر جبر عذر ما فارند

بلا نداده الملک اسلام عز و جاه
که بیهوده باج است بر اردن جاه

چه کسی شدند بوس ریزان کردار
فتادند بر جمله با جال زار

به پیوند ز خفه اینچه کنت
ز حار خظظش درد دزدان خطه ها

بیاع لقعه

سکه افصح دوران و سخندان لطف

سکه بنقعه از ... نون لطف

دیگر در سر مولا حسن ...

ایام الوداع ما در راه

سکه از امر ... مسکین

نموده شست ...

سکه به ... شیرین واهمه

روشنانه که بر ...

از آنجا صبح به بستیم بار
رسیدیم رستان بوقت نهار

از آنکه اندر سلیقه نه با کدا
تحت کار دهانها تا کار داشت

از آنجا بحمر رسیدیم ما
شتران زمین آن رسیدیم ما

غرض از شعرا اجل شیم بار
فقیر بکشور بیرون ز بیت نهار

بیاید بنود دمبر رسیدیم باد
هنوز آن مصلحان اندر فرود

همان قریه اسقلان بُد نام
که رستان بنا منه خلقان تمام

چه حرف نهار اندر اینجا شد
بهمس رسیدیم تا وارسید

خریدند زان شهر احرام حاج
ندادند زان شهر حجاج باج

در آنجا بیان ...
ز محمد ... از او هیچ ...

از آنجا بسحرگه ...
بهر چاره با دانه ...
بین ...

وادان درا او مقیم ...
در آن قریه لوا ...

از آنجا بسر ماه و ده دو بیم
حصین ابدیم ...

در او جمع ... ما
بهر طلق ... ما

از رای [illegible] سحر که [illegible] شب [illegible]

رسیدیم [illegible] وفا و [illegible]

[illegible]

از زمین [illegible] منزل [illegible] رفتیم [illegible] رفیق

[illegible] زین العابدین [illegible]

که [illegible]

بدین [illegible] چون [illegible]

[illegible] نیکو [illegible]

عجایب [illegible]

[illegible]

از رای [illegible] شب [illegible] صبح [illegible] طائف [illegible]

زنده طائف چون [illegible] شام [illegible]

رسیدیم صبح بام خواب

[illegible]

[illegible]

ز حلقه زنخ [illegible]

[illegible]

صبح بدروازه ملک شد

غروب جوابه فرو آمد

تا شکر شام چون بدرود

[illegible]

[illegible]

بمردم ز تو خوردنی نان
بمحال تو مردم ز عیان

بگفت عمه جانش با بار
شب در دره با با کو با او در

بگفت حقیقت این او راز نیاز
که اندر خرابه بلند است باز

شد از خرد در جهان نا امید
بگفته خلق چنین بشنید

بیان ... گفت ... عنود
بگشا و شنید تعجب زود

ز عمه هم سر ... زنان ... جا
را فغند فغند جویان ...

فغان زنان چون بگوش رسید
در آن نیمه شب با فغان رسید

... خشک ناگه گفن
... ز لطف دمن

سرا اگر بها بر رازش چنین
بسلیله بها داد و بصد سوز شین

ز مشغله میان دم سحر قبض روح
بقلب زنان زده شررگوه

... خلق بسیار بسیار
جای ... عابد ... بعزل

سر و روز ... رازش فتاد
روی کان ... چو خورشید بار

نهاده لطافت بزدان کفر کیش
عیان ساخت ... زاد کفر خویش

نبد بر ... در آرام باد
گذارد به ... چو اوان بی قرار

سر انور شاه خوبان چین
دیگر نوجوانان انور جبین

بباید کفن ... بنهان ...
کنند دفن آن نعش ...

بحکم ... کفر کیش عنود
زنان را ... ریسمان بسته بود

بسر تکیه زند بلند ازجفا
... ال الله ...
همی ... ازان ...
... بوضع ... گردان
که بابا ندارد بوصفش زبان

... بار ... ران ... بیت ...
... طلب ... زاد ...

... چو ... دو ...
... سوختن ...

... ز خفقان ... بو ...

... ز ... ما ... فتند
... ال ... ز ... جان ... فتند

... در ... الله ... اندران
... خلق ... جان ...
... ظلم

سکینه برخواست اندر زمان
گشود از زبان از فصاحت زبان

یزید لعین را مخاطب نمود
ز غم زار افتاده در زلزله زود

نمودی حسین را شهید جفا
جوانان او را تو در کربلا

همچون لعل خضاب از زلفش دو [illegible]
بکلاه کج [illegible] [illegible]
[illegible]
بمقتضای آن سرخ موار جفا
خنده لب شکند ادهان ترک [illegible]
[illegible]

گر ایشان با مطلع نخجیله [illegible]
[illegible]
یزید لنگ شوم ظالم شعار
نخندش با حرف صبر قرار

بیکباره بنطالم سرخ [illegible]
که لعنت [illegible]
[illegible]

چه خوش [illegible] عزیز
مراحت در خانه لازم گیند

عوض [illegible] دران [illegible]
[illegible] بابت [illegible]
[illegible] امام عصر [illegible] ۱۲۷
[illegible]
[illegible] علیه [illegible]
[illegible] مجلس [illegible]
[illegible]
در اوامت [illegible] ۱۲۷۰
مدینه

دیده دل سینه ... کربلا

که اودر داد ... ان

روز شهیدان کربلا

دراودی کف ... از صفا

... عاشورا ... دیگر

... ابران ...

حبیب سلطان ... دو روز شهید

دیدگان شهیدان شده نظاره

از آنجا صبح روانه شدیم
همه لاله ا غدران آمدیم

سر راه جوی آب داشت
جاها سبزه آب داشت
که از آنجا بالا

سر راه آب کود داد
که آنجا ...
که در یا بخشش کوه

از آنجا صبح روانه شدیم
از آنجا ... زود رسیدیم
به چهار رسیدیم
دراز کار

[illegible]

از آنجا که عجب دیوانه شد سر
[illegible]
سعادت آمد [illegible]
[illegible]
شکر سنگ رفتیم زان دره

[illegible]
حقیقت و اندازه را نام بست
ز قلب همه صبر و آرام بست

از آنجا نمودیم منزل عجب
ستانها زدودیم ...

بدین جای صبح شد باده‌دان
غروب بیار ... رود ...

بدان خوش ماه رمضان ...
اواخر شعبان ...

صباح ... وارده حاج آمدیم
ز بنگاه آنجا ...

ز آنجا برون ...
همین آنجا ...

به یک قطره آب در او میرود
ز بی آبی راه ما راه کرد

با تشنه بهار زند در منزل آب
تحفه زان آب بس کامیاب

سحر از آنجا بنشستیم بار
تبرک آمدیم بخوردیم نهار

عجب آب خوش بخش آنجا داشت
که چون چشمه عرب دم سرد داشت

از آنجا بعقب العقبه حاج ...
رفتند در منقلب ...

بیم ... اندر آن ...
از آن العقبه عقب الاحمر بار

زلو آب اما در آن ...
... منزل ز آنجا ...

از آنجا ...
... از آن العقبه ...

مقدم رسیدیم

[illegible]

بقدر یک صد ذرع ظرفیت ره [illegible]
بتحقیق هست جای تباه

خیال شد که اینست شعب الغزار [illegible]
که از تشنه [illegible] دسوز

از آنجا چو صبح روانه شدیم
بدین ره رسیدیم فرود آمدیم

[illegible]

صباح از [illegible]
ز دار الغنم [illegible]

[illegible]

در این باب لعل او دو ده ...
دل از لب او بود دل المحمد ...

به عزم ... ترکیب ...
به ... الحدید رفت و رفت ...

عجب ترکی که قلعه ...
زنیخ جان او ... بدانست

ولی اشعه که دیگر از جمله ...
که او را گذارند ...

پس انگه از صد حیله و نیرنگ دیو
نماید باج چو اندر دیو

... الحدید ... واب
... بند ... باب

... بند صعب ...
... که ...

... ان روانه ...
... و صبر

... ان ...
... ان ...

که خیبر ... ارز بهشت
بر آن نه عجب ... فیروز بهشت

تم الکلام ...

سحرگه ز جرد رسیدند حاج — که آب اندر آنجا بگیرد رواج

همه زیر پشتش اندر او آب بود — همه آبی که از فرزه تا پا آب بود

مرا مهوری بکسب چیزها — ببردند سقا و جهی

بماندیم انرز در ان زمین — نمودیم حفظ ز آب آنجا زمین

در بدایت عرش آمد لوح و قلم
بود محراب نور بر ابرار کرم

در ادوار قدر وجود مصطفی است
که نور وجودش ز نور خداست

بود قرة العین الانبیا
در [illegible] روح داده

آنچه نیت نمودیم شوط طواف پس از آنکه [illegible]

بفرمودیم ما از خدا ما براتست
[illegible] با صدق [illegible]
[illegible] الرحیم
رسیدند [illegible]

برفتیم الله برای طواف
بدان همت عز کرام مستطاف

پس از نیت طواف در عمره
برفتیم از بهر سعی صفا

از آنجا که بر حاج [illegible] بود
نمودند از روز [illegible] عمره

ولا از زمین [illegible] مروه بود
مکان اندر حاج آن لحظه ز وقت

ز کوه صفا تا به مروه بدان
بوقت سعی الاعمی الحران

از آنجا [illegible]
[illegible]

چه گشتیم فارغ ز سعی صفا
نهادیم رو سوی بیت خدا

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] جمله [illegible]
[illegible]

[illegible] از درم سئوال
برای بدرگاه عز و جلال

[illegible]

بطوف نساء زان آمدیم
چو شه بار دوم گرد کعبه شدیم

بسر آمد از او ما جملی نه بس
به تقصیر احرام ما گشت پس

بعید صحرا آمدیم در منی
دو دلیل و بمیدان آمدیم

از آنجا بمشعر نهادیم رو
وز آنجا بمشعر شتابان شدیم

در آن شب ز عرفات رفتیم ما
بدان گاه حق شد خطاهای ما

همان روز رفتیم اندر منی صباحش همه رو کردند حاج
نمودیم ما رمی آن میلها تو گوئی نهادند بر فرق تاج

همه سوی مکه شتابان شدند بماندیم چندی در آن سرزمین
ز اعمال حج جمله فارغ بدند به بیت حق چون بهشت برین

از آنجا به کعبه نهادیم رو
بماندیم یک هفته ما اندر او

از آن پس رسیدیم ما در اوطن
در اشتیاق سرودن اوراد و دین

خوردیم از آن آب زمزم روان
الهی جزا ده بهاداران

دیار ایران بود گلزار او
به ایران بهشت برین

گرفت ناخدا اعمل در رواج

خلاصه من کتب النسبة جامع

شعر البعض شعر انداهر

بنقل کتاب از القصص

صنم بعزت شیرین لبه

غرض حرف عزت الاعجاز

ابنه ابراهیم الاولا منین

بقول خشک داد و جورانه

جوارده بنده بنیادین حروف

بقول حقیقه در صفتش باران

بگشتم خردمند جای که کند

اگر روز و شب صد منزل طی کند

صنم که بگفتند شیخ فقیه

بدو گفت و سائلی او صحیح

ز باران شنیدم بگفت لبیب

بگو کاو ز ان شخص بی شک ریب

اگر باعزاز سیمران

ز گشت آن جای سلاطین داران

بسیار

بقول بابا

الحمد که شخص اندر جهان

نیستم بنام

الله در صفت

ز سیم و دیار

الله در الجمع

الطاف و جعفر

لب یار الحسان

ر ر ر ر

زحمر با یکسو هم اس دل ابرو ف ما

زحمر با یکسو هم اس عشق ف ما

کحر برسید قلمی ت ت ت ز ز

خ ح ی ی

Boutfim